

A Comparative Study of Non-Qur'anic Revelation from the Perspectives of Shi'i and Sunni Scholars

Mahdi Hayati, Qodsieh Pouraghal

Abstract

The concept of revelation and its various dimensions, due to its mysterious and complex nature, has always been one of the fundamental subjects of Islamic thought and has long attracted the attention of Muslim scholars and thinkers. Revelation has been examined from different perspectives, and one of its most significant aspects is the discussion of "non-Qur'anic revelation." According to this view, divine revelation to the Prophet of Islam (PBUH) was not limited to the Qur'an alone; rather, a portion of his teachings, rulings, and statements were also of a revelatory nature, and the Prophetic Sunnah ultimately derives from divine inspiration and instruction. In other words, just as the Qur'an was revealed to the Prophet (PBUH), the Sunnah likewise has a revelatory origin.

The central question of this study is: what kinds of evidence have Muslim scholars throughout history presented to demonstrate the revelatory nature of the Prophetic Sunnah? Accordingly, the aim of this research is to examine the historical development of the theory of non-Qur'anic revelation and to identify and evaluate the Qur'anic and hadith-based arguments related to it.

This study employs a descriptive-analytical method based on library sources. The findings indicate that a prominent origin of the theory of non-Qur'anic revelation in the Sunni tradition can be traced particularly in the works of Muhammad ibn Idris al-Shafi'i. Relying on certain narrations—such as the "Hadith of the Couch" and the report attributed to Hassan ibn 'Atiyyah—he emphasized the authority and divine origin of the Sunnah. In contrast, in Shi'i sources the discussion of non-Qur'anic revelation, often referred to as *explanatory revelation* (*wahy bayānī*) or *non-recited revelation* (*wahy ghayr matlū*), is mainly addressed in connection with the discussion of the codex of Imam 'Ali (AS) and in relation to the interpretation of verses 3 and 4 of Surah al-Najm—verses that indicate divine guidance and instruction concerning the speech and actions of the Prophet (PBUH). Overall, the findings of this research show that although Sunni and Shi'i scholars differ in their explanations and arguments regarding this issue, both traditions agree on the existence of a level of divine instruction granted to the Prophet (PBUH) beyond the text of the Qur'an.

Keywords: Wahy al-Sunnah, Wahy Ghayr Matlū, Non-Qur'anic Revelation, Wahy Bayānī, Qur'anic Revelation.

دراسة مقارنة للوحي غير القرآني في نظر علماء الشيعة وأهل السنة

مهدي حياتي قدسيّة بوراقبال

الملخص

تُعَدُّ مسألة الوحي وأبعاده المتعدّدة، نظراً لطبيعته الغيبية المعقّدة، من القضايا الأساسية في الفكر الإسلامي، وقد حظيت باهتمام واسع لدى العلماء والمفكرين المسلمين منذ العصور الأولى. وقد تناول الباحثون الوحي من زوايا مختلفة، ومن أهم محاوره بحث «الوحي غير القرآني». ووفقاً لهذا التصوّر، فإنّ التنزيل الإلهي على النبي محمد ﷺ لا يقتصر على القرآن الكريم، بل إنّ قسماً من تعاليمه وأحكامه وبياناته ﷺ كان أيضاً من سنخ الوحي، وأنّ السّنة النبوية ذات منشأ إلهامي وتعليمي ربّاني. وبعبارة أخرى، كما أنّ القرآن وحيّ منزل، فإنّ للسّنة كذلك أصلاً وحيانيّاً. وتتمثّل الإشكالية الرئيسة في هذا البحث في السؤال الآتي: ما الأدلّة التي قدّمها علماء المسلمين عبر التاريخ لإثبات وحيانية السّنة النبوية ﷺ؟ وانطلاقاً من ذلك، يهدف البحث إلى تحليل النشأة التاريخية لنظرية الوحي غير القرآني، واستخراج الأدلّة القرآنية والروائية المتعلّقة بها وتقويمها. وقد أنجزت هذه الدراسة بالاعتماد على المنهج الوصفي التحليلي، استناداً إلى المصادر المكتوبة. وتشير النتائج إلى أنّ أبرز معالم نظرية الوحي غير القرآني في التراث السّنيّ يمكن تتبعها في آثار الإمام محمد بن إدريس الشافعي، حيث أكّد. مستنداً إلى عددٍ من الروايات، من بينها «حديث الأريكة» والرواية المنقولة عن حسان بن عطية. على حجّة السّنة ومنشئها الإلهي. وفي المقابل، طُرح موضوع الوحي غير القرآني في المصادر الشيعية بعناوين مثل «الوحي البياني» أو «الوحي غير المتلو»، وغالباً ما ورد ضمن مباحث تتعلّق بمصحف أمير المؤمنين عليه السلام، وكذلك في سياق تفسير الآيتين الثالثة والرابعة من سورة النجم، اللتين تدلّان على الهداية والتعليم الإلهي في أقوال النبي ﷺ وأفعاله. وخلاصة القول: إنّ نتائج البحث تبين أنّه على الرغم من وجود بعض الاختلافات في طرائق الاستدلال والتفسير بين علماء الشيعة وأهل السّنة، فإنّ الفريقين يتفقان في أصل القول بوجود مستوى من التعليم الإلهي للنبي (صلى الله عليه وآله وسلم) يتجاوز نصّ القرآن الكريم.

الكلمات المفتاحية: وحي السّنة، الوحي غير المتلو، الوحي غير القرآني، الوحي البياني، الوحي القرآني.



بررسی تطبیقی وحی غیرقرآنی از دیدگاه اندیشمندان شیعه و اهل سنت

مهدی حیاتی^۱، قدسیه پوراقبال^۲

تاریخ دریافت: ۱۴۰۴/۴/۸؛ تاریخ پذیرش: ۱۴۰۴/۱۱/۵

چکیده

مسئله وحی و ابعاد گوناگون آن، به دلیل ماهیت رازآلود و پیچیده‌اش، همواره یکی از مباحث بنیادین اندیشه اسلامی بوده و از دیرباز مورد توجه عالمان و متفکران مسلمان قرار داشته است. وحی از منظرهای مختلفی بررسی شده و یکی از مهم‌ترین محورهای آن، بحث «وحی غیرقرآنی» است. براساس این دیدگاه، نزول الهی بر پیامبر اسلام ﷺ منحصر در قرآن کریم نیست؛ بلکه بخشی از آموزه‌ها، احکام و بیانات آن حضرت نیز از سنخ وحی بوده و سنت نبوی ﷺ ریشه در الهام و تعلیم الهی دارد. به بیان دیگر، همان‌گونه که قرآن بر پیامبر ﷺ وحی شده، سنت نیز منشأیی وحیانی دارد.

پرسش اصلی این پژوهش آن است که اندیشمندان مسلمان در طول تاریخ چه ادله‌ای برای اثبات وحیانی بودن سنت نبوی ﷺ ارائه کرده‌اند؟ براین اساس، هدف تحقیق، تحلیل تاریخی شکل‌گیری نظریه وحی غیرقرآنی و استخراج و ارزیابی ادله قرآنی و روایی مرتبط با آن است.

این پژوهش با بهره‌گیری از روش توصیفی-تحلیلی و مبتنی بر منابع کتابخانه‌ای انجام شده است. نتایج بررسی‌ها نشان می‌دهد که خاستگاه برجسته نظریه وحی غیرقرآنی در سنت اهل سنت، به‌ویژه در آثار محمد بن ادريس شافعی قابل پیگیری است؛ چنان‌که وی با استناد به برخی روایات، از جمله «حدیث اریکه» و روایت منقول از حسان بن عطیه، بر حجیت و منشأ الهی سنت تأکید کرده است. در مقابل، در منابع شیعی، بحث وحی غیرقرآنی با عناوینی همچون وحی بیانی یا وحی غیرمتلو، عمدتاً ذیل مباحث مربوط به مصحف امیرمؤمنان ﷺ و

۱. استادیار دانشگاه شهید چمران اهواز

mehdi.hayati@scu.ac.ir

۲. دانشجوی دکتری گروه علوم قرآن و حدیث، دانشگاه ایلام.

gh.poraghal@gmail.com





نیز در ارتباط با تفسیر آیات سوم و چهارم سوره نجم مطرح شده است؛ آیه‌ای که دلالت بر هدایت و تعلیم الهی نسبت به گفتار و رفتار پیامبر ﷺ دارند. به‌طور کلی، یافته‌های پژوهش نشان می‌دهد که هرچند تبیین‌ها و استدلال‌های اهل سنت و شیعه در این زمینه تفاوت‌هایی دارد، اما هر دو طیف در اصل وجود سطحی از تعلیم الهی فراتر از متن قرآن برای پیامبر ﷺ اشتراک نظر دارند.

کلیدواژه‌ها: وحی السنه، وحی غیرمتلو، وحی غیرقرآنی، وحی بیانی، وحی قرآنی.

۱. بیان مسأله

وحی، در معنای خاص خود، نوعی ارتباط و شعور مرموز میان خداوند و پیامبران است؛ امری که از آغاز تا امروز در کانون توجه متفکران مسلمان قرار داشته و از منظرهای گوناگون مورد بررسی قرار گرفته است. هرچند مفهوم وحی در فرهنگ اسلامی بیش از همه با نزول قرآن کریم شناخته می‌شود، اما شکل دیگری از تعلیم الهی نیز در متون دینی گزارش شده که کمتر موضوع مطالعه مستقیم قرار گرفته است. این نوع از وحی، که گاه از آن با عنوان وحی بیانی یاد می‌شود، در برخی آیات قرآن بازتاب یافته و به نظر می‌رسد کارکردی تبیینی و توضیحی نسبت به وحی قرآنی داشته باشد.

از جمله آیات مهم در این زمینه، آیات ۱۶ تا ۱۹ سوره قیامت است. در این مجموعه آیات، خداوند دو نوع تعهد نسبت به پیامبر اکرم ﷺ را بیان می‌کند: نخست، تعهد به جمع‌آوری و قرائت الفاظ قرآن:

«إِنَّا عَلَيْنَا جَمْعُهُ وَقُرْآنُهُ»

و دوم، در آیه ۱۹، تعهد به بیان و تبیین آیات پس از نزول آن‌ها. از آنجا که خداوند در وعده‌های خویش صادق است، این پرسش پیش روی محقق قرار می‌گیرد که: اگر قرآن کریم اکنون در دسترس ماست، پس «بیان» الهی وعده داده شده در این آیات کجاست؟ آیا می‌توان در پرتو این آیات، وجود نوعی وحی بیانی را در کنار وحی قرآنی اثبات کرد؟

گرچه بحث‌هایی درباره وحی بیانی در آثار علوم قرآنی مطرح شده است، اما بررسی مستقیم این مسئله براساس دلالت‌های آیات قرآن کمتر در کانون پژوهش قرار گرفته است؛ در حالی که آیات یادشده ظرفیت ورود به این بحث را دارند و می‌توانند مبنای تحلیل‌های گسترده‌تری در اثبات وحی غیرقرآنی باشند.

خاستگاه نظریه وحی غیرقرآنی یا به تعبیر دیگر وحی *السُّنَّة* را می‌توان در دل مباحث مربوط به *اجتهاد النبی* ﷺ جست‌وجو کرد. اندیشمندان اسلامی در پاسخ به پرسش «آیا پیامبر اکرم ﷺ در آراء و تصمیمات خود اجتهاد می‌کرد؟» سه دیدگاه کلی عرضه کرده‌اند:

۱. گروهی اجتهاد را برای پیامبر ﷺ به صورت مطلق پذیرفته‌اند؛
۲. گروهی دیگر به صورت مطلق منکر اجتهاد آن حضرت شده‌اند؛
۳. و گروه سوم دیدگاه تفصیلی ارائه می‌کنند و معتقدند پیامبر ﷺ در امور دنیوی یا

مسائل اجتماعی. سیاسی که وحی در آن‌ها نازل نمی‌شد، بر اساس نظر خویش تصمیم می‌گرفت.

بر اساس دیدگاه دوم. یعنی منکران اجتهاد مطلق پیامبر ﷺ. منشأ تمام سخنان و رفتارهای آن حضرت آموزه‌های وحیانی است. بر این مبنا، آنان میان دو نوع وحی تمایز می‌گذارند: وحی قرآنی و وحی السنّه. مطابق این تبیین، گاه جبرئیل علیه السلام برای نزول الفاظ قرآن فرود می‌آمد و گاه برای تعلیم معانی، تفسیر آیات و بیان گزاره‌هایی که در متن قرآن نیامده است. در منابع جدید علوم قرآنی نیز این دیدگاه با همین چارچوب مفهومی مورد اشاره قرار گرفته است (حیاتی و دیگران، ۱۴۰۲، سراسر مقاله).

۱-۱. پیشینه تحقیق

موضوع وحی غیرقرآنی یا وحی بیانی در دهه‌های اخیر در قالب آثار مختلفی مورد بررسی قرار گرفته است و هریک از پژوهشگران از زاویه‌ای خاص به آن پرداخته‌اند. مروری بر ادبیات موجود نشان می‌دهد که این بحث تاکنون در پنج محور کلی دنبال شده است:

- نخست، برخی آثار که در چارچوب مباحث تاریخ قرآن به بررسی محتوای مصحف/مأم علی علیه السلام پرداخته‌اند، به طور ضمنی یا صریح موضوع وحی غیرقرآنی را نیز طرح کرده‌اند؛ از جمله: القرآن الکریم و روایات المدرستین اثر علامه عسکری، التمهید اثر آیت الله معرفت، والبیان اثر آیت الله خویی.

- «نقد مدعای قرآنیون مبنی بر وحیانی نبودن سنت نبوی» نوشته مجید معارف و راضیه مظفری (فصلنامه مطالعات قرآن و حدیث سفینه، بهار ۱۳۹۸) با رویکردی کلامی. انتقادی به ردّ دیدگاه جریان قرآنیون پرداخته است؛ جریانی که اصل وحیانی بودن سنت را منکر است.

- «تفسیرها از کتاب و حکمت از منظر دلالت بروحیانی بودن سنت» اثر علی تمسکی بیدگلی (فصلنامه مطالعات قرآنی، تابستان ۱۴۰۰) به تحلیل نسبت مفهومی میان «کتاب» و «حکمت» در آیات قرآن پرداخته و نقش این دوگانه را در ادراک وحی بیانی بررسی کرده است.

- مقاله «وحی قرآنی و وحی بیانی» نوشته احمد عابدی (فصلنامه/ندیشه نوین دینی، شماره ۱۳، تابستان ۱۳۸۷) یکی از نخستین تلاش‌ها برای تبیین منسجم تفاوت میان وحی قرآنی و وحی بیانی است و ضمن معرفی شواهدی برای وحی بیانی، به ذکر برخی مصادیق می‌پردازد؛ هرچند برخی استدلال‌های آن نیازمند بازنگری و مناقشه است.

- «گستره وحی محمدی در آیات سوره نجم از نگاه مفسران» اثر علی تمسکی بیدگلی و سید محسن موسوی (فصلنامه پژوهش‌های تفسیر تطبیقی، شماره ۱، بهار و تابستان ۱۳۹۶) در جهت مخالف نظریه وحی بیانی است و تلاش می‌کند ادله موافقان وحی غیرقرآنی را نقد کند.
 - «تحلیلی بر گستره وحی با تأکید بر آیات ۳ و ۴ سوره نجم» نوشته سید حسین حسینی کارنامی (فصلنامه/الهیات قرآنی، شماره ۶، ۱۳۹۵) بر آیات سوره نجم تمرکز دارد؛ آیاتی که یکی از مهم‌ترین ادله موافقان وحی بیانی محسوب می‌شوند.
 - «تأملی بر رابطه وحی قرآنی، وحی بیانی، حدیث قدسی و حدیث نبوی» نوشته محمد شریفی و فاطمه هدایتی (مجله حدیث و اندیشه، شماره ۲۴، پاییز و زمستان ۱۳۹۶) تلاش کرده است صورت‌بندی مفهومی روشن‌تری از وحی غیرقرآنی در سنت شیعی ارائه دهد.
 - «نزول وحی بیانی بر اهل بیت (علیهم‌السلام) در شب قدر» نوشته خدیجه محمدی فروشانی و محمد احسانی‌فر (نشریه تفسیر/اهل بیت (علیهم‌السلام)، شماره ۵، ۱۳۹۶) گستره وحی بیانی را به حوزه تعلیمات اهل بیت (علیهم‌السلام) تسری داده و به نقش شب قدر در انتقال علوم باطنی پرداخته است.
- با وجود این مطالعات، بررسی ساخت یافته و نظام‌مند آیات قرآن برای تبیین معنای وحی بیانی کمتر مورد توجه قرار گرفته است. مقاله حاضر با تمرکز بر این خلأ، در پی آن است که مبانی قرآنی این نظریه را بازشناسی کند و از خلال تحلیل تاریخی، جایگاه وحی غیرقرآنی را در میان اندیشمندان اهل سنت و شیعه به صورت تطبیقی بررسی نماید.
- نوآوری اصلی این پژوهش در دو نکته است:
- (۱) بازسازی سیر تاریخی شکل‌گیری نظریه وحی غیرقرآنی در هر دو سنت حدیثی و تفسیری شیعه و اهل سنت؛
 - (۲) تحلیل تطبیقی ادله قرآنی و روایی ارائه‌شده از سوی گروه‌های مختلف، و بررسی اینکه این بحث در چه بسترهایی مطرح شده و چگونه گسترش یافته است.

۱.۲. تعریف وحی غیرقرآنی در منابع فریقین

الف) وحی بیانی در منابع شیعه

- در آموزه‌های شیعی، وحی نازل بر پیامبر اکرم (صلی‌الله‌علیه‌وآله‌وسلم) به دو گونه اصلی تقسیم می‌شود:
۱. **وحی قرآنی:** وحی‌ای که مشتمل بر آیات قرآن است و به صورت الفاظ و عبارات توقیفی نازل شده. این وحی همان مصحف موجود و شناخته‌شده در دست مسلمانان است؛ همان



مجموعه آیاتی که به عنوان «قرآن کریم» شناخته می‌شود.

۲. **وحی بیانی:** وحی‌ای که جبرئیل علیه السلام آن را نه برای نزول الفاظ قرآن، بلکه به عنوان تفسیر و تبیین آیات بر پیامبر اکرم صلی الله علیه و آله نازل می‌کرد. آیت‌الله جوادی آملی در توضیح این دو نوع وحی می‌نویسد:

«... در حقیقت، وحی نازل شده بر پیامبر اکرم صلی الله علیه و آله دو نوع وحی است: وحی قرآنی که آیات با عنوان قرآن فرود آمده است، و وحی بیانی که جبرئیل آنها را به عنوان تفسیر و تبیین آیات نازل می‌کند.» (جوادی آملی، ۱۳۸۴، ص ۱۶۸)

بر این مبنا، وحی بیانی بخشی از ارتباط وحیانی پیامبر با عالم غیب است که در قالب سخنان و سنت‌های نبوی تحقق یافته و از دیدگاه بسیاری از علمای امامیه، بیان همان وعده الهی «ثم إن علينا بینه» در سوره قیامت است.

ب) وحی غیرمتلو در منابع اهل سنت

در میان اندیشمندان اهل سنت، اصطلاح رایج برای اشاره به وحی غیرقرآنی، تعبیر وحی غیرمتلو است؛ یعنی وحی‌ای که تلاوت نمی‌شود و در مقابل وحی متلو قرار دارد که همان قرآن کریم است.

ابن امیرحاج، از علمای برجسته اهل سنت، در تبیین ادله شرعی بیان می‌کند:

«دلیل شرعی یا وحی است یا غیر آن؛ و وحی یا متلو است که همان کتاب خداست، یا غیر متلو که سنت است.»

(ابن امیرحاج، ۱۴۰۳ق، ج ۲، ص ۲۷۳)

ابن حجر عسقلانی، محدث و فقیه شافعی، نیز در فتح الباری مکرراً از وحی السنه یا وحی غیرمتلو سخن گفته و آن را اعم از وحی قرآنی دانسته است. وی در اثبات این دیدگاه به آیات ۳ و ۴ سوره نجم استناد می‌نماید:

«وَمَا يَنْطِقُ عَنِ الْهَوَىٰ * إِنْ هُوَ إِلَّا وَحْيٌ يُوحَىٰ»

(عسقلانی، ۱۳۷۹ق، ج ۹، ص ۱۰؛ ج ۴، ص ۱۵ و ۱۹؛ ج ۱۳، ص ۲۵۴ و ۲۹۰؛ ج ۱، ص ۸)

۲. وحی غیرقرآنی از دیدگاه دانشمندان اهل سنت

نظریه وحی غیرقرآنی از قرون اولیه در میان متفکران مذاهب اهل سنت، به ویژه پیروان

مذهب شافعی، مطرح بوده است. شافعی (متوفی ۲۰۴ق) در کتاب *الرساله* ذیل باب «الفرائض التي أنزل الله نصاً» پس از بیان نمونه‌هایی از احکام منصوص قرآنی، در تفسیر آیه ۱۸۳ سوره بقره می‌نویسد:

«وقد كانت لرسول الله في هذا سُنَنًا ليست نصًّا في القرآن، أبان رسول الله عن الله معنى ما أراد بها.» (شافعی، ۱۳۵۸ق، ص ۱۵۸-۱۵۹)

شافعی تصریح می‌کند که پیامبر سنت‌هایی داشت که نصّ قرآنی نبود و از جانب خداوند، معنای مراد از آیات را تبیین می‌کرد؛ تعبیر «لیست نصًّا فی القرآن» اشاره به وحی غیرقرآنی، و عبارت «أبان عن الله» نشانگر تبیین الهی توسط رسول خداست. از دیدگاه سنت‌نگاران اهل سنت، این همان مفهوم وحی *السنة* است.

در قرن سوم هجری، ابن قتیبه دینوری (۲۱۳-۲۷۶ق)، از شاگردان احمد بن حنبل، با صراحت بیشتر می‌نویسد:

«لم يكن رسول الله صلى الله عليه وسلم يعلم من حكم الله تعالى إلا ما علمه الله عز وجل... و يأتيه جبريل عليه السلام بالسنن كما كان يأتيه بالقرآن، ولذلك قال أُوتِيْتُ الْكِتَابَ وَمِثْلُهُ مَعَهُ.» (ابن قتیبه، ۱۴۰۶ق، ص ۱۵۵)

این عبارت که با حدیث نبوی «أُوتِيْتُ الْكِتَابَ وَمِثْلُهُ مَعَهُ» پیوند دارد، نشان می‌دهد پیامبر علاوه بر وحی قرآنی، وحی سنت نیز دریافت می‌کرد و جبرئیل همان گونه که قرآن را می‌آورد، سنت‌ها را نیز بر او نازل می‌کرد. این روایت در سنن دارمی (۱۴۲۱ق، ج ۱، ص ۴۷۴، ح ۵۸۸) آمده است و بعدها محدثان دیگری مانند ابن حنبل (۱۴۱۲ق، ج ۲۸، ص ۴۱۰، ح ۱۷۱۷۴) و ابن جارود نیشابوری (قرن چهارم) نقل کرده‌اند:

«كان جبرائيل ينزل على رسول الله صلى الله عليه وسلم بالسنة كما ينزل عليه بالقرآن، يعمله أياها كما يعلمه القرآن.»

(ابن جارود، ۱۴۳۵ق، ص ۴۶)

در همین راستا، أبو مسلم محمد بن بحر اصفهانی (۲۵۴-۳۲۲ق)، متکلم معتزلی، نیز تأکید می‌کند که «فإن الوحي غير محصور في القرآن» (رشیدرضا، ۱۴۱۴ق، ج ۲، ص ۱۳۹؛ قاسمی، ۱۴۱۸ق، ج ۱، ص ۲۶)؛ بدین معنا که وحی منحصر در قرآن نیست و می‌تواند در قالب‌های دیگری نیز تحقق یابد.

عالم مشهور حنفی، جصاص (متوفی ۳۷۰ق)، در تفسیر خود هنگام توجیه سخن خلیفه



دوم درباره نسخ آیه رجم می نویسد:

«أنزل الله تعالى قرآنًا و غير قرآن، قال الله تعالى في وصف الرسول عليه السلام: وما ينطق عن الهوى إن هو إلا وحي يوحى.»

(النجم، ۳-۴؛ جصاص، ۱۴۰۵ق، ج ۲، ص ۲۵۷)

هرچند بحث نسخ تلاوه از دیدگاه بسیاری مردود است، اما تصریح جصاص به نزول دو نوع وحی. قرآنی و غیرقرآنی. نشانگر باور به وجود وحی السنه در کنار وحی متلو است. استناد وی به آیات ۳ و ۴ سوره نجم در توجیه این دیدگاه، از همان زمان به یکی از مستندات محوری مدافعان نظریه وحی غیرقرآنی در دوره های بعد تبدیل شد.

بر اساس منابع معتبر شیعه و اهل سنت، وحی غیرقرآنی با عناوینی چون وحی بیانی، وحی السنه و وحی غیرمتلو مطرح شده است. در حالی که علمای شیعه بیشتر بر «تبیین الهی معانی قرآن توسط پیامبر» تأکید دارند، علمای اهل سنت از قرون اولیه قائل به «نزول مستقل سنت ها به وسیله جبرئیل» بوده و احادیثی چون «أوتيت الكتاب و مثله معه» و آیات سوره نجم را اساس این باور می دانند.

۲.۱. دلایل قرآنی وحی غیرقرآنی

الف) آیه هفتم سوره حشر

یکی از آیاتی که اندیشمندان اهل سنت برای اثبات وحی السنه یا وحی غیرقرآنی به آن استناد کرده اند، آیه هفتم سوره حشر است:

«وَمَا آتَاكُمُ الرَّسُولُ فَخُذُوهُ وَمَا نَهَاكُمْ عَنْهُ فَانْتَهُوا»؛

ترجمه: «آنچه رسول خدا برای شما آورد، بگیرید و از آنچه شما را بازداشت، دوری کنید.»

ابن قتیبه دینوری از این آیه در بحث جواز نسخ قرآن به وسیله سنت استفاده کرده و معتقد است همان گونه که نسخ قرآن به وسیله قرآن ممکن است، نسخ قرآن به وسیله سنت نیز جایز است؛ زیرا سنت نیز مانند قرآن، از طریق وحی و توسط جبرئیل بر پیامبر اکرم ﷺ نازل شده است. او می نویسد:

«چون سنت نیز به وسیله جبرئیل از جانب خدا به پیامبر داده شده است، بنابراین اگر سنت ناسخ حکمی از احکام قرآنی باشد، ناسخ نیز از جنس وحی الهی است، هرچند غیرقرآنی.»

(ابن قتیبه دینوری، ۱۴۰۶ق، ص ۱۸۲)

ابن قتیبہ درباره حکم قطع دست سارق نیز تأکید می‌کند که پیامبر ﷺ از احکام الهی آگاه نبود، مگر هنگامی که خداوند ایشان را آگاه می‌کرد؛ و این تعلیم تدریجی بوده است. سپس می‌افزاید:

«جبرئیل برای نزول سنت همان‌گونه نازل می‌شد که برای نزول قرآن نازل می‌شد، و به همین دلیل پیامبر فرمود: *أوتيت الكتاب ومثله معه*، یعنی کتاب و همانند آن (سنن) به من داده شده است.»

(ابن قتیبہ، ۱۴۰۶ق، ص ۱۵۵)

براساس این تحلیل، آیه ۷ سوره حشر در کنار حدیث «*أوتيت الكتاب ومثله معه*» نشان می‌دهد که بخشی از سخنان پیامبر ﷺ دارای منشأ و حیانی غیرقرآنی است و اطاعت از آنها مانند اطاعت از قرآن واجب است.

ب) آیه پانزدهم سوره یونس

مسئله امکان نسخ قرآن به وسیله سنت از دیگر مباحث مرتبط با وحی غیرقرآنی است. **غزالی** در نقد کسانی که این نوع نسخ را ممتنع می‌دانند، به آیه ۱۵ سوره یونس استناد کرده و می‌نویسد:

«این آیه تنها نفی تغییر قرآن از سوی پیامبر از پیش خود است، نه نفی نسخ قرآن به وسیله وحی ای غیرقرآنی.»

آیه چنین است:

«قُلْ مَا يَكُونُ لِي أَنْ أُبَدِّلَهُ مِنْ تِلْقَاءِ نَفْسِي إِنْ أَتَّبَعَ إِلَّا مَا يُوْحَىٰ إِلَيَّ» (یونس، ۱۵)

غزالی توضیح می‌دهد:

«آنچه پیامبر ﷺ انجام می‌دهد، نه از پیش خود بلکه براساس وحی است؛ و این وحی همیشه در قالب نظم قرآنی نیست. ناسخ حقیقی خداوند است که گاه حکم را در قالب قرآن و گاه در قالب وحی غیرمتلو بیان می‌کند. پس تفاوت، تنها در قالب لفظی است: گاهی وحی متلو (قرآن) و گاهی غیرمتلو (سنت).»

(غزالی، ۱۴۱۳ق، ص ۱۰۰)

بنابراین، از نظر غزالی، آیه ۱۵ سوره یونس مؤید آن است که بخشی از سخنان پیامبر ﷺ در قالب وحی غیرقرآنی صادر شده است.



ج) آیات سوم و چهارم سوره نجم

پراستنادترین آیات برای اثبات وحی السنّة دو آیه مشهور سوره نجم است:

«وَمَا يَنْطِقُ عَنِ الْهَوَىٰ - إِنْ هُوَ إِلَّا وَحْيٌ يُوحَىٰ»

ترجمه: «او (پیامبر) از روی هوا و هوس سخن نمی گوید. سخنش جز وحی نیست که به او وحی می شود.»

مقریزی با استناد به این آیات می گوید:

«خداوند خبر داده است که پیامبر اکرم ﷺ جز بر اساس وحی حکم نکرده است و سنت های نقل شده از او نیز بر او وحی شده است.»

(مقریزی، ۱۴۲۰ق، ج ۱۱، ص ۲۲۳)

او سپس حدیث مقدم بن معدیکرب را (به نقل از ابوداود) شاهدی بر وحیانی بودن سنت معرفی می کند.

ابن عاشور (متوفی ۱۳۹۴ق) نیز در ذیل آیه ۴ سوره نجم تصریح می کند که رسول خدا ﷺ علاوه بر قرآن، نوعی دیگری از سخن وحیانی داشته است و/حدیث قدسی را نمونه روشن آن می داند (ابن عاشور، ۱۴۲۰ق، ج ۲۷، ص ۱۰۱).

وی احادیث قدسی را همان وحی غیرقرآنی تلقی می کند که الفاظ آن از پیامبر است، اما محتوا از جانب خداوند.

بر اساس سه گروه از آیات قرآن که اندیشمندان اهل سنت به آنها استناد کرده اند—آیه ۷ سوره حشر، آیه ۱۵ سوره یونس و آیات ۳ و ۴ سوره نجم—گفته می شود که:

- آیه حشر، اطاعت از سنت را در کنار اطاعت از قرآن واجب می داند.
 - آیه یونس، امکان صدور احکام وحیانی غیرقرآنی را تأیید می کند.
 - آیات سوره نجم، منشأ وحیانی سخنان پیامبر ﷺ را مورد تأکید قرار می دهد.
- این مجموعه، ستون های اصلی استدلال سنت گرایان اهل سنت در اثبات وحی غیرقرآنی و شکل گیری نظریه وحی السنّة است.

۲.۲. مستندات روایی وحی غیرقرآنی

بر اساس گزارش های تاریخی، اصطلاح وحی غیرمتلوّ، یا در تعبیر برخی وحی السنّة، نخستین بار توسط امام شافعی مطرح شده و در آیات قرآن و روایات نبوی به صراحت نیامده

است. در قرن هشتم هجری، **ابن کثیر دمشقی** (متوفای ۷۷۴ق) این نسبت را تأیید کرده و در تفسیر خود به نقل از شافعی می‌نویسد:

«قال الإمام أبو عبد الله محمد بن إدريس الشافعي رحمه الله تعالى: كل ما حكم به رسول الله صلى الله عليه وسلم فهو مما فهمه من القرآن... و لهذا قال رسول الله صلى الله عليه وسلم: **أَلَا إِنِّي قَدْ أُوتِيتُ الْقُرْآنَ وَمِثْلَهُ مَعَهُ**، يعني السنة. و السنة أيضا تنزل عليه بالوحي كما ينزل القرآن، إلا أنها لا تتلى كما يتلى القرآن.»

(ابن کثیر، ۱۴۱۹ق، ج ۱، ص ۹)

ابن کثیر با استناد به آیات ۱۰۵ سوره نساء، ۶۴ و ۴۴ سوره نحل نتیجه می‌گیرد که سنت نیز **وحی الهی است**، با این تفاوت که تلاوت نمی‌شود، در حالی که قرآن وحی متلو است.

زرکشی نیز در *البرهان فی علوم القرآن* یادآور می‌شود که شافعی در *الرساله* به صراحت از نزول سنت همانند قرآن سخن گفته است. به گفته او، خداوند افزون بر کتاب مکتوب (قرآن)، وحی غیرمکتوبی نیز بر پیامبر ﷺ نازل کرده است. زرکشی با استناد به حدیث نبوی:

«**أَلَا إِنِّي قَدْ أُوتِيتُ الْكِتَابَ وَمِثْلَهُ مَعَهُ**»

(ابوداود سجستانی، ۱۴۲۰ق، ج ۴، ص ۱۹۷۲، ح ۴۶۰۴)

می‌گوید مقصود پیامبر از «*مثله معه*»، همان سنت‌های تشریعی است که نص قرآنی صریحی درباره آنها وجود ندارد، ولی از سوی خداوند تعلیم داده شده است. (زرکشی، ۱۴۱۴ق، ج ۶، ص ۷)

دیدگاه شافعی درباره وحی غیرمتلو معمولاً ذیل بحث «جواز نسخ قرآن به وسیله سنت» تحلیل می‌شود. وی در *الرساله* بر آن بود که سنت الهی نمی‌تواند ناسخ قرآن باشد، اما در مقابل، **آمدی** (قرن ۷ق) با نقل دیدگاه شافعی، اعتقاد جمهور فقیهان، معتزله و اشاعره را بر **جواز عقلی و وقوع شرعی نسخ قرآن به وسیله سنت** بیان می‌کند. استدلال آمدی آن است که هر دو (کتاب و سنت) از ناحیه خداوند صادر شده‌اند، جز آنکه یکی متلو و دیگری غیرمتلو است؛ و از آنجا که هر دو وحی الهی‌اند، نسخ یکی به وسیله دیگری معقول است. (آمدی، ۱۴۰۲ق، ج ۲، ص ۱۳۵)

از مجموع این دیدگاه‌ها دانسته می‌شود که اصطلاح «وحی غیرمتلو» و تمایز آن از وحی متلو (قرآن) در اصل از ابتکارات امام شافعی بوده و در قرون بعدی توسط مفسران و اصولیان اهل سنت بسط یافته است.



۱۲.۲. حدیث اریکه (أُوتِيتُ الْكِتَابَ وَمِثْلُهُ مَعَهُ)

نخستین و مهم‌ترین مستند روایی وحی غیرقرآنی در منابع اهل سنت، حدیث اریکه است که از مقدم بن معدی کرب روایت شده است. ابوداود در سنن چنین نقل کرده است:

«عَنْ الْمَقْدَامِ بْنِ مَعْدِي كَرِبَ، عَنْ رَسُولِ اللَّهِ صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ أَنَّهُ قَالَ: أَلَا إِنِّي أُوتِيتُ الْكِتَابَ وَمِثْلُهُ مَعَهُ، أَلَا يُوشِكُ رَجُلٌ شَبَعَانُ...»

(ابوداود سجستانی، ۱۴۲۰ق، ج ۴، ص ۱۹۷۲، ح ۴۶۰۴)

در مسند/احمد بن حنبل نیز این حدیث با دو تعبیر نقل شده است:

«أُوتِيتُ الْكِتَابَ وَمِثْلُهُ مَعَهُ» و «أُوتِيتُ الْقُرْآنَ وَمِثْلُهُ مَعَهُ»، و سپس می‌فرماید:

«به زودی مردی بر تخت خود تکیه می‌دهد و می‌گوید: بر شما باد به قرآن، هرچه در آن

حلال یافتید، حلال بدانید و هرچه در آن حرام یافتید، حرام بدانید...»

(ابن حنبل، ۱۴۱۲ق، ج ۲۸، ص ۴۱۰، ح ۱۷۱۷۴)

بغوی در تفسیر خود ذیل این حدیث می‌گوید: مقصود پیامبر ﷺ از «مثله معه» همان وحی غیرمتلو است، یعنی وحی‌ای که از سوی خدا نازل شده اما در قالب قرآن تلاوت نمی‌شود. سنت نیز از همین جنس وحی است و در تشریع، همانند نص قرآنی اعتبار دارد (بغوی، ۱۴۰۳ق، ج ۱، ص ۲۰۱-۲۰۲).

۲.۲.۲. روایت حسان بن عطیه

روایت دیگری که اهل سنت برای اثبات وحی غیرقرآنی به آن استناد کرده‌اند، سخن حسان

بن عطیه (تابعی شامی) است. وی می‌گوید:

«كَانَ جَبْرِيلُ يَنْزِلُ عَلَى النَّبِيِّ صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ بِالسُّنَّةِ، كَمَا يَنْزِلُ عَلَيْهِ بِالْقُرْآنِ.»

(دارمی، ۱۴۲۱ق، ج ۱، ص ۴۷۴، ح ۶۰۸)

همین روایت را ابوداود با اندکی تفصیل چنین آورده است:

«كَانَ جَبْرِيلُ عَلَيْهِ السَّلَامُ يَنْزِلُ عَلَى رَسُولِ اللَّهِ صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ بِالسُّنَّةِ كَمَا يَنْزِلُ عَلَيْهِ بِالْقُرْآنِ، وَيُعَلِّمُهُ إِيَّاهَا كَمَا يُعَلِّمُهُ الْقُرْآنَ.»

(ابوداود سجستانی، ۱۴۰۸ق، ص ۳۶۱، ح ۵۳۶)

لالکائی (قرن ۵ق) و **مروزی** (قرن ۵ق) این روایت را در آثار خود نقل کرده‌اند و آن را دلیل بر

وحيانی بودن تشریع سنت دانسته‌اند. مروزی می‌نویسد:

«رسول خدا ﷺ شرایع و سنت‌ها را براساس وحی الهی تشریع کرد، نه بر پایه رأی شخصی خویش.» و به آیه‌های ۳ و ۴ سوره نجم «وَمَا يَنْطِقُ عَنِ الْهَوَىٰ...» استشهاد می‌کند (مروزی، ۱۴۲۲ق، ص ۶۰، ۱۰۶).

با این حال، تحلیل سندی نشان می‌دهد که روایت حسان بن عطیه مرفوع نیست؛ زیرا او تابعی است و روایت از پیامبر ندارد. اگر مقصودش نقل مستقیم از رسول خدا بود، باید ضمیر متکلم به کار می‌رفت (مثلاً: كَانَ جِبْرِيلُ يَنْزِلُ عَلَيَّ بِالسَّنَةِ). از این رو، احتمال قوی تر آن است که این جمله بیان نظر شخصی تابعی در توصیف رابطه پیامبر با وحی باشد، نه حدیث نبوی. از مجموعه گزارش‌های تاریخی و روایی چنین برمی‌آید که:

۱. اصطلاح وحی غیرمتلو یا وحی السنه در ادبیات اسلامی، ساخته و پرداخته امام شافعی است.
۲. حدیث اریکه (مقدم بن معدی کرب) و روایت حسان بن عطیه اصلی‌ترین شواهد روایی اهل سنت برای اثبات وحی غیرقرآنی‌اند.
۳. تحلیل متأخران نشان می‌دهد که سنت، بنا بر این دو روایت، «وحی الهی غیرقرآنی» است که تلاوت نمی‌شود اما در تشریع دینی حجیت دارد.
۴. در عین حال، از نظر نقد حدیثی، روایت دوم به احتمال زیاد قول تابعی و نه حدیث مرفوع است، و از این رو نمی‌تواند دلیلی قطعی بر وحیانی بودن سنت تلقی شود.

۳. وحی غیرقرآنی در دیدگاه اندیشمندان شیعه

۱۳. شیخ صدوق (متوفای ۳۸۱ق)

شیخ صدوق در الاعتقادات فی دین الامامیه ضمن نفی تحریف لفظی قرآن، به صراحت از نوعی «وحی غیرقرآنی» سخن می‌گوید. وی در تبیین حدیثی از امام صادق علیه السلام که در اصول کافی از شمار آیات قرآن به «هفده هزار آیه» یاد کرده است، توضیح می‌دهد که اگر آن بخشی از وحی الهی که بر پیامبر نازل شد اما در قرآن درج نگردید (یعنی وحی غیرقرآنی) نیز به مجموعه آیات افزوده شود، شمار آن به هفده هزار آیه می‌رسد.

بر این مبنا، مصحف امیرالمؤمنین علیه السلام شامل دو بخش از وحی الهی بوده است: بخش متلو (قرآن) و بخش غیرمتلو (وحی بیانی یا توضیحی) که حضرت آن را در کتاب خاصی گردآوری کرده بود (صدوق، ۱۳۷۱ش، ص ۸۴-۸۶).

این سخن را می‌توان کهن‌ترین تصریح در متون امامیه به وجود تعبیر «وحی غیرقرآنی» یا «وَحْيٍ لَيْسَ بِقُرْآنٍ» دانست.

شیخ صدوق همچنین ذیل **حدیث ثقلین** جایگاه عترت را در استمرار دریافت علم و حیانی تبیین می‌کند و می‌نویسد:

«لازم است که همواره کتاب خدا همراه یکی از عترت باشد؛ همراه کسی که تأویل و تنزیل آن را به علم یقینی بدانند... همان‌گونه که رسول خدا ﷺ از مراد آیات خبر می‌داد، بی‌آنکه معرفت او از استنباط یا اجتهاد باشد؛ بلکه از طریق وحی الهی بود تا حجت خدا بر مردم تمام شود.»

(صدوق، ۱۳۹۵ق، ج ۱، ص ۶۴)

بر اساس این گزارش، شیخ صدوق منشأ آگاهی پیامبر ﷺ از معانی قرآن و احکام دین را وحی الهی می‌داند. هرچند نه لزوماً در قالب آیات قرآنی. و این نکته، مؤید پذیرش مفهوم «وحی غیرقرآنی» نزد وی است.

۲.۳. شیخ مفید (متوفای ۴۱۳ق)

شیخ مفید در *اوائل المقالات*، ضمن تأکید بر مصونیت قرآن از تحریف لفظی، تصریح می‌کند که هیچ سوره، آیه یا کلمه‌ای از قرآن حذف نشده است. با این حال، وی توضیح می‌دهد که در **مصحف امیرالمؤمنین** ﷺ افزون بر متن قرآن، بخش‌هایی از *تأویل‌ها و تفاسیر نازل شده بر پیامبر* ﷺ نیز درج بوده است:

«قد قال جماعة من أهل الإمامة إنه لم يُنقص من كلمة ولا من آية ولا من سورة، ولكن حُذف [من المصحف الموجود] ما كان مثبتاً في مصحف أمير المؤمنين ﷺ من تأويله وتفسير معانيه على حقيقة تنزيله، وذلك كان ثابتاً منزلاً، وإن لم يكن من جملة كلام الله تعالى الذي هو القرآن المعجز، وقد يُسمى تأويل القرآن قرآناً...»

(مفید، ۱۴۱۳ق، ص ۹۳؛ نیز: ص ۸۱)

بنابراین، شیخ مفید گزارش‌های ناظر به تحریف را ناظر به **حذف بخش تفسیری و تأویلی نازل شده بر پیامبر** می‌داند، نه حذف متن قرآن. او تصریح می‌کند که این تفاسیر و تأویلات، گرچه و حیانی بوده، ولی از سنخ نصّ معجزه‌آمیز قرآن نبوده‌اند؛ از همین رو در قرآن موجود درج نگردیده‌اند. وی در تفسیر آیه‌ی



«وَلَا تَعْجَلْ بِالْقُرْآنِ مِنْ قَبْلِ أَنْ يُقْضَى إِلَيْكَ وَحْيُهُ» (طه، ۱۱۴)

می‌گوید: خداوند در این آیه تأویل قرآن را نیز قرآن می‌نامد، که اشاره به همان وحی بیانی غیرمتلو دارد (مفید، ۱۴۱۳ق، همانجا). به این ترتیب، از نظر مفید، مصحف امام علی علیه السلام مشتمل بر وحی قرآنی و وحی بیانی (غیرقرآنی) بوده است.

۳.۲. سید مرتضی علم الهدی (متوفای ۴۳۶ق)

سید مرتضی علم الهدی از نخستین متکلمان شیعی است که تعبیر «وحی بیانی» را به کار برده است. وی با استناد به آیه ی ۱۱۴ سوره طه:

«وَلَا تَعْجَلْ بِالْقُرْآنِ مِنْ قَبْلِ أَنْ يُقْضَى إِلَيْكَ وَحْيُهُ وَقُلْ رَبِّ زِدْنِي عِلْمًا»،

می‌گوید: مراد از «وحیه» در این آیه، وحی بیان و تفسیر قرآن است، نه وحی قرآن متلو. او می‌نویسد:

«إِنَّمَا نُهِيَ النَّبِيَّ ﷺ عَنْ تَلَاوَةِ الْقُرْآنِ عَلَى أُمَّتِهِ قَبْلَ أَنْ يُوحَى إِلَيْهِ بَيَانُهُ وَإِضَاحُ مَعْنَاهُ، لِأَنَّ تَلَاوَتَهُ عَلَى مَنْ لَا يَفْهَمُ مَغْزَاهُ لَا يَحْسُنُ... وَمَعْنَى قَوْلِهِ مِنْ قَبْلِ أَنْ يُقْضَى إِلَيْكَ وَحْيُهُ أَيُّ: قَبْلَ أَنْ يُقْضَى إِلَيْكَ وَحْيِ بَيَانِهِ وَتَفْسِيرِ مَعْنَاهُ.»

(تفسیر الشریف المرتضی، ج ۳، ص ۹۱؛ أمالی المرتضی، ج ۲، ص ۳۵۹)

بدین سان، وی میان وحی قرآنی و وحی تفسیری (بیانی) تمایز می‌نهد و «وحی بیانی» را مؤید کلام خدا در تفسیر آیات می‌داند.

سید مرتضی همچنین در واکنش به منکران نسخ قرآن به وسیله سنت نبوی، تصریح می‌کند که سخنان پیامبر صلی الله علیه و آله و سلم نیز از نسخ وحی الهی است:

«أَنَّهُ إِنَّمَا نَفَى أَنْ يَكُونَ ذَلِكَ مِنْ جِهَتِهِ، بَلْ بُوْحِي مِنَ اللَّهِ تَعَالَى، سِوَاءَ كَانَ ذَلِكَ قُرْآنًا أَوْ سُنَّةً.»

(تفسیر الشریف المرتضی، ج ۱، ص ۱۹۹)

و در جای دیگر می‌افزاید:

«أَنَّ السُّنَّةَ إِنَّمَا هِيَ بَوْحِيهِ تَعَالَى وَأَمْرُهُ.»

(تفسیر الشریف المرتضی، ج ۱، ص ۲۰۰؛ الذریعة إلى أصول الشريعة، ج ۱، ص ۴۶۹)

نتیجه آنکه در اندیشه سید مرتضی، همان گونه که آیات قرآن از طریق وحی الهی نازل شده‌اند، سنت و بیان تفسیری پیامبر صلی الله علیه و آله و سلم نیز از جنس وحی الهی است، هرچند در قالب قرآن



معجزه‌آمیز نریخته‌اند.

از بررسی دیدگاه سه متکلم برجسته‌ی امامیه در قرون نخستین چنین برمی‌آید که:

۱. **شیخ صدوق** نخستین متکلم شیعه است که اصطلاح «وحی غیرقرآنی / وحی لیس بقرآن» را صراحتاً مطرح کرده است.
 ۲. **شیخ مفید** ضمن پذیرش نزاهت قرآن از تحریف، به نزول تفاسیر و تأویلاتی و حیانی اما غیرقرآنی بر پیامبر تصریح می‌کند که در مصحف امام علی علیه السلام وجود داشته است.
 ۳. **سید مرتضی علم‌الهدی** مفهوم «وحی بیانی» را صورت‌بندی کرده و سنت نبوی را، به استناد وحی الهی، در ردیف بیان و حیانی قرآن دانسته است.
- بنابراین، در سنت شیعی، ایده‌ی وحی غیرقرآنی نه تنها منکر وحی قرآنی نیست، بلکه در تبیین منشأ علم نبوی، جایگاه مصحف علوی و حجیت سنت، به منزله‌ی گونه‌ای از وحی الهی تفسیر شده است.

۴.۳. شیخ طوسی (متوفای ۴۶۰ق)

شیخ طوسی در آثار تفسیری و اصولی خود تصویری روشن و نظام‌مند از وحی غیرقرآنی ارائه کرده و آن را در کنار وحی متلو، از منابع تشریع الهی دانسته است. وی در *التبیین فی تفسیر القرآن* ذیل آیه‌ی:

«إِنْ أَتَّبِعْ إِلَّا مَا يُوحَى إِلَيَّ»

می‌نویسد که پیامبر صلی الله علیه و آله تنها از آنچه بر او وحی می‌شود پیروی می‌کند؛ نه از رأی و اجتهاد شخصی. طوسی تصریح می‌کند که استدلال کسانی که بر پایه این آیه «نسخ قرآن به وسیله سنت» را نفی کرده‌اند، نادقیق است؛ زیرا اگر سنت نبوی ناسخ قرآن باشد، این نسخ از ناحیه‌ی پیامبر صلی الله علیه و آله نیست، بلکه به دلیل و حیانی بودن سنت، از جانب خداوند است:

«فَكُلُّ مَا بَيَّنَّهُ النَّبِيُّ صلی الله علیه و آله مِنَ الشَّرِيعَةِ فَهُوَ بِالْوَحْيِ؛ فَإِنَّ اللَّهَ تَعَالَى أَنْزَلَ عَلَيْهِ الْقُرْآنَ وَمَا لَيْسَ بِقُرْآنٍ.»

(التبیین، ج ۵، ص ۳۵۱)

بر اساس این مبنا، هر آنچه پیامبر تبیین می‌کند، نوعی وحی الهی است؛ هرچند در قالب قرآن معجزه‌آسا نریخته باشد. شیخ طوسی برای تثبیت سخن خود به آیه‌ی مشهور:

«وَمَا يَنْطِقُ عَنِ الْهَوَى، إِنْ هُوَ إِلَّا وَحْيٌ يُوحَى» (نجم / ۳-۴)

استناد می‌کند و آن را مؤید وحیانی بودن گفتار تشریعی پیامبر ﷺ می‌شمارد.

الف) وحی غیرقرآنی در اصول فقه طوسی

در *العدة فی أصول الفقه* نیز همین مبنا دنبال شده است. طوسی تصریح می‌کند که «آنچه وحی است ولی قرآنی نیست»، در حوزه تشریع همان اعتباری را دارد که قرآن: «فَالْوَحْيُ غَيْرُ الْقُرْآنِ كَالْقُرْآنِ فِي التَّشْرِيعِ، فَيَجِبُ الْعَمَلُ بِهِ فِيمَا يَجُوزُ التَّسَخُّ» (العدة، ج ۲، ص ۵۴۴)

او استدلال مخالفان را از آیه‌ی:

«قُلْ مَا يَكُونُ لِي أَنْ أُبَدِّلَهُ مِنْ تِلْقَاءِ نَفْسِي»

چنین تحلیل می‌کند: این آیه تنها نفی تغییر از جانب نفس پیامبر می‌کند؛ نه نفی نسخ از سوی خداوند، چه به وسیله قرآن، چه به وسیله وحی غیرقرآنی. از همین رو می‌نویسد که اقتضای آیه، این است:

«لَا يُنْسَخُ آيَةٌ إِلَّا بِوَحْيٍ قُرْآنِيٍّ أَوْ غَيْرِ قُرْآنِيٍّ مِنْ عِنْدِ اللَّهِ.»

(العدة، ج ۲، ص ۵۴۶)

ب) وحی غیرقرآنی و تشریع احکام

شیخ طوسی در تفسیر آیه ۳ مائده نیز نشان می‌دهد که برخی از احکام محرمات غذایی در قرآن تصریح شده است، اما بخشی دیگر از طریق وحی غیرقرآنی تشریع گشته‌اند (التبیان، ج ۴، ص ۳۰۳). بدین سان، وی به صراحت وحی غیرقرآنی را در کنار قرآن منشأ تشریع و قانون‌گذاری می‌داند.

جمع‌بندی دیدگاه شیخ طوسی

۱. سنت نبوی در نظراو «القای نفس» نیست، بلکه وحی الهی است.
۲. وحی غیرقرآنی در اعتبار تشریعی، همانند قرآن است.
۳. نسخ قرآن به وسیله سنت ممکن و عقلاً و شرعاً جایز است.
۴. تشریع احکام، بخشی از طریق نص قرآن و بخشی به وسیله وحی غیرقرآنی تحقق یافته است.





۵۳. ملامحسن فیض کاشانی (متوفای ۱۰۹۱ق)

در میان متأخران امامیه، فیض کاشانی با صراحت و دقت بیشتری مسئله وحی بیانی و وحی غیرقرآنی را تبیین کرده و نقش آن را در پاسخ به مسائل مهمی چون تاریخ قرآن، مصحف امیرمؤمنان علیه السلام، روایات تحریف‌نما و مسئله منع تدوین حدیث روشن ساخته است. او با استفاده از مبانی صدوق و مفید، اما با سامان‌دهی نظری دقیق‌تر، صورت‌بندی جامعی از مفهوم «وحی بیانی» ارائه می‌کند.

الف) تحلیل روایات تحریف‌نما

فیض کاشانی در آثار متعدد خود (از جمله *المحجة البيضاء*، *تفسیر الصافی* و *علم الیقین*) روایات ناظر به «تحریف» را حمل بر حذف تفسیر و بیان و حیانی از مصحف امیرالمؤمنان علیه السلام می‌کند و قرآن موجود را مصون از هرگونه تحریف لفظی می‌داند. وی تصریح می‌کند که حذف یادشده، «تحریف از حیث معنا» است؛ زیرا آنچه حذف شده، خود الفاظ قرآن نبوده، بلکه بیانات تفسیری و تأویلی نازل شده بر پیامبر صلی الله علیه و آله و سلم است:

«إِنَّ مرادهم بالتحریف إنما هو من حیث المعنی دون اللفظ... ولیس مرادهم أنها نزلت كذلك فی اللفظ، فحذف ذلك.»
(المحجة البيضاء، ج ۲، ص ۲۶۳)

وی در *الصافی* نیز توضیح می‌دهد که بخشی از «محدوفات» از سنخ تفسیر و بیان بوده‌اند و جزء قرآن به حساب نمی‌آمده‌اند؛ از همین رو حذف آنها تحریف لفظی نیست، بلکه «تغییر در تفسیر و تأویل» است (تفسیر الصافی، ج ۱، ص ۵۲؛ علم الیقین، ج ۲، ص ۷۸۰).

ب) تعریف وحی بیانی

فیض کاشانی وحی بیانی را همان چیزی می‌داند که شیخ صدوق از آن به «وحی الذی لیس بقرآن» یاد کرده است. مبنای وی براین است که:

۱. وحی بیانی نه بخشی از قرآن است،
 ۲. اما از جانب خداوند بر پیامبر نازل شده،
 ۳. و تبیین‌کننده معانی، مجملات، تخصیص‌ها، تقییدها و مصادیق احکام است.
- به همین دلیل، وحی بیانی را باید از جنس وحی منزل دانست، نه از قبیل برداشت‌های

مفسران.

ج) گستره معنای «وحی» در قرآن از نظر فیض

فیض با استناد به گفتار شیخ مفید در تصحیح الاعتقادات، یادآور می‌شود که واژه «وحی» در قرآن تنها به معنای وحی کتاب‌های آسمانی نیست، بلکه:

- به رؤیای صادقانه (قصص/ ۷)،
- الهام غریزی (نحل/ ۶۸)،
- وسوسه شیاطین (انعام/ ۱۲۱)،
- و اشاره غیرلفظی (مریم/ ۱۱)

نیز اطلاق شده است؛ بنابراین، واژه «وحی» دامنه‌ای گسترده دارد و «وحی بیانی» نیز در همین چارچوب قابل فهم است (مفید، ۱۴۱۴ق، ص ۱۲۰).

د) وحی بیانی و مصحف امیرمؤمنان (علیه السلام)

بر اساس تحلیل فیض، «محکم و متشابه»، «تأویل و تنزیل» و دیگر مفاهیم مذکور در روایات، همان معانی و مضامین دقیقی بوده‌اند که به صورت وحی بیانی بر پیامبر نازل و سپس در مصحف علی (علیه السلام) حاشیه‌نویسی شده‌اند. این بیانات:

- نه در متن قرآن آمده‌اند،
 - و نه بخشی از قرآن بوده‌اند،
 - اما به عنوان وحی تفسیری، نزد امامان باقی مانده‌اند.
- نقل قول‌های فیض از منابع روایی، مانند کلام مشهور امیرمؤمنان (علیه السلام) «پروردگارم به من قلبی عاقل و زبانی پرسش‌گر عطا کرد» (ابن شهر آشوب، ج ۲، ص ۴۳)، این مبنا را تأیید می‌کند.

ه) نسبت وحی بیانی با تفسیر

فیض بر تفاوت بنیادی دو مفهوم تأکید می‌کند:

- تفسیر: استنباط مفسر از ظاهر آیات.
 - بیان: وحی منزل الهی درباره تفسیر، تخصیص، تقیید و تعیین مصادیق.
- بنابراین، بیان آیات قرآن از سنخ تفسیر بشری نیست؛ بلکه یک وحی مستقل است.

و) استمرار میراث وحی بیانی

فیض، هم‌صدا با صدوق و مفید، گزارش می‌دهد که وحی بیانی در مصحف امیرالمؤمنان علیه السلام همراه وحی قرآنی گردآوری شده و سپس از امامی به امام دیگر منتقل شده و در نهایت به حضرت ولی عصر (عج) رسیده است. صدوق نیز تصریح می‌کند: «آنچه غیرقرآنی وحی شد، اگر به قرآن افزوده شود، شمار آیات به هفده هزار می‌رسد... و این همان است که امیرالمؤمنین علیه السلام جمع‌آوری کرده بود.» (صدوق، ۱۳۷۱ ش، ص ۱۰۶-۱۱۰)

ز) نسبت وحی بیانی با سنت رسول خدا صلی الله علیه و آله و سلم

فیض همچنین با استفاده از اقوال علمای بزرگ -مانند علامه عسکری و روایت دارمی- سنت پیامبر صلی الله علیه و آله و سلم را از جنس وحی غیرقرآنی می‌داند. چنان که آمده است: «جبرئیل سنت را بر رسول خدا صلی الله علیه و آله و سلم نازل می‌کرد، همان گونه که قرآن را نازل می‌کرد.» (دارمی، ج ۱، ص ۴۷۴، ح ۵۸۸) و طبق گزارش علامه عسکری: «نص قرآنی همراه با بیان معنایش به وسیله وحی غیرقرآنی نازل می‌شد.» (عسکری، ۱۴۱۵ ق، ج ۱، ص ۲۵۹)

دیدگاه فیض کاشانی

۱. روایات تحریف را حمل بر «حذف بیان و تفسیر وحیانی» می‌کند.
۲. وحی بیانی را وحی مستقل الهی و غیر از قرآن می‌داند.
۳. بیان آیات قرآن را نه از سنخ تفسیر بشری، بلکه از سنخ وحی منزل می‌شمارد.
۴. مصحف امیرالمؤمنین علیه السلام را محل گردآوری وحی قرآنی و وحی بیانی می‌داند.
۵. سنت پیامبر صلی الله علیه و آله و سلم را نیز گونه‌ای وحی غیرقرآنی تلقی می‌کند.



تحلیل تطبیقی دیدگاه فریقین

یکی از نقاط اشتراک مهم میان شیعه و اهل سنت، پذیرش اصل **وحیانی بودن سنت رسول اکرم** ﷺ است؛ بدین معنا که بخشی از معارف، احکام و بیانات نبوی، افزون بروحی قرآنی، دارای منشأ الهی و نازل شده از جانب خداوند تلقی می‌شود. این نظریه در میان اهل سنت غالباً با عنوان **وحی السنّه** یا **وحی غیرمتلو** شناخته می‌شود و در حوزه‌هایی چون تاریخ حدیث نبوی، حجیت حدیث، استقلال سنت در تشریع احکام، و امکان نسخ قرآن به وسیله سنت مورد بحث قرار گرفته است. همچنین مفسران اهل سنت ذیل آیاتی همچون آیات ۳ و ۴ سوره نجم و نیز آیات ۴۴ و ۶۴ سوره نحل، به تبیین این دیدگاه پرداخته‌اند. از این رو، می‌توان گفت نظریه **وحی السنّه** در میان محدثان، اصولیان و مفسران اهل سنت، حضوری گسترده و پربسامد داشته و به عنوان مبنایی مهم در تبیین حجیت و مرجعیت سنت نبوی به کار رفته است.

در مقابل، همین اصل در سنت علمی شیعه نیز پذیرفته شده، اما در قالبی متفاوت و در ذیل موضوعات دیگری صورت‌بندی شده است. اندیشمندان شیعه این مسئله را غالباً در پیوند با مباحثی همچون مصحف امام علی علیه السلام و محتوای آن، منع تدوین و نقل حدیث در دوره خلفا، روایات تحریف‌نما، و نیز تفسیر برخی آیات مرتبط با وحی و تبیین مطرح کرده‌اند. از همین رو، به جای تعبیر **وحی السنّه**، در آثار شیعی بیشتر با اصطلاحاتی چون **وحی بیانی**، **وحی غیرقرآنی** و **وحی لیس بقرآن** مواجه می‌شویم. این تفاوت در اصطلاح‌پردازی نشان می‌دهد که هرچند اصل وحیانی بودن بخشی از سنت در هر دو مذهب پذیرفته شده، اما بسترهای مسئله، زبان مفهومی و جهت‌گیری‌های کلامی و تاریخی آن در دو سنت علمی متفاوت است.

از حیث **نقطه اشتراک**، هر دو جریان بر این باورند که همه معارف دینی منحصر در الفاظ قرآن نیست و پیامبر اکرم ﷺ افزون بر دریافت آیات قرآن، از نوعی تعلیم و افاضه الهی در مقام تبیین، تشریع و بیان احکام برخوردار بوده است. بر این اساس، سنت نبوی صرفاً محصول تجربه بشری یا اجتهاد شخصی پیامبر ﷺ تلقی نمی‌شود، بلکه در بخش مهمی از محتوا، پشتوانه وحیانی دارد. همین مبنا در هر دو مذهب، اساس حجیت سنت و مرجعیت قول، فعل

و تقریر نبوی را تقویت می‌کند.

با این حال، **تفاوت اساسی** در نحوه تبیین این حقیقت رخ می‌نماید. در اهل سنت، تأکید اصلی بر این است که سنت نبوی، به‌ویژه در مقام تشریع، **وحي الهی غیرمتلو** است؛ از این رو، می‌تواند در کنار قرآن، منشأ جعل حکم شرعی باشد و حتی بنابر دیدگاه بسیاری از آنان، در حوزه نسخ نیز ایفای نقش کند. این مسئله عمدتاً در بستر دفاع از **استقلال تشریعی سنت** و اثبات حجیت حدیث در برابر جریان‌های قرآن‌بسند یا منکران حجیت سنت طرح شده است. در مقابل، در اندیشه شیعی، هرچند سنت نبوی نیز دارای منشأ وحیانی دانسته می‌شود، اما تمرکز بیشتر بر این نکته است که **تبیین، تأویل، تخصیص و توضیح معانی آیات** نیز خود می‌تواند به صورت وحی بر پیامبر صلی الله علیه و آله نازل شده باشد. از این رو، در سنت شیعی، مفهوم **وحي بیانی** بیش از آنکه ناظر به استقلال سنت در عرض قرآن باشد، ناظر به **پیوند تبیینی سنت با قرآن** و نقش آن در توضیح مراد الهی است.

تفاوت دیگر به **بستر تاریخی شکل‌گیری نظریه** بازمی‌گردد. در اهل سنت، نظریه وحی **السُّنَّة** بیشتر در پاسخ به مسائل اصولی و حدیثی، مانند اثبات حجیت خبر و دفاع از سنت به عنوان منبع مستقل تشریع، صورت‌بندی شده است. اما در شیعه، همین نظریه در پیوند با تاریخ جمع قرآن، جایگاه مصحف امیرالمؤمنین علیه السلام، و تحلیل روایات ناظر به حذف تفسیر و تأویل از مصحف رسمی مطرح شده است. از این رو، اگر در گفتمان اهل سنت مسئله اصلی «حجیت و تشریع» است، در گفتمان شیعی مسئله بیشتر «تبیین، تفسیر وحیانی و میراث علمی اهل بیت علیهم السلام» است.

از جهت **اصطلاح‌شناسی** نیز تمایز روشنی میان دو رویکرد دیده می‌شود. اهل سنت بیشتر از تعبیر **وحي غیرمتلو** یا **وحي السُّنَّة** استفاده می‌کنند؛ تعبیری که بر تفکیک میان قرآن تلاوت‌شونده و **وحي غیرقرآنی** نازل شده بر پیامبر صلی الله علیه و آله دلالت دارد. در مقابل، در منابع شیعی اصطلاحاتی چون **وحي لیس بقرآن**، **وحي غیرقرآنی** و به‌ویژه **وحي بیانی** رواج یافته است که بر نقش تفسیری و توضیحی این نوع وحی تأکید دارد. بدین ترتیب، اصطلاحات رایج در هر مذهب، بازتاب‌دهنده تفاوت در زاویه نگاه آنان به ماهیت و کارکرد این نوع وحی است.



در مجموع، می‌توان گفت دیدگاه فریقین در اصل پذیرش منشأ الهی برای بخشی از سنت نبوی همگراست، اما در صورت‌بندی مفهومی، قلمرو کارکرد، بستر طرح مسئله، و لوازم کلامی و اصولی از یکدیگر متمایز می‌شود. اهل سنت بیشتر بوجه تشریعی و استقلال هنجاری سنت تأکید می‌کنند، در حالی که شیعه افزون بر پذیرش این بعد، بر جنبه تفسیری، تبیینی و پیوند آن با میراث اهل بیت علیهم‌السلام و مصحف امام علی علیه‌السلام تمرکز دارد. از این رو، نظریه وحی غیرقرآنی در هر دو سنت حضور دارد، اما در هر یک با منظومه‌ای متفاوت از مسائل و مفاهیم همراه شده است.

نتیجه‌گیری

بررسی منابع و آثار اندیشمندان اهل سنت در دوره‌های مختلف نشان می‌دهد که نظریه وحی السنة در سنت علمی آنان حضوری گسترده و مستمر داشته است. بر اساس این نظریه، افزون بر قرآن کریم که به عنوان وحی متلو بر رسول اکرم صلی‌الله‌علیه‌وآله‌وسلم نازل شده، سنت آن حضرت نیز از جانب خداوند به او وحی شده است. مهم‌ترین مستندات روایی این دیدگاه، دو روایت مشهور در منابع حدیثی اهل سنت است: نخست، حدیث **اریکه** از مقدم بن معدی کرب که در مسند / احمد بن حنبل و سنن / ابوداود نقل شده است؛ و دوم، روایت **حسان بن عطیه** که در سنن / دارمی به صورت مرسل آمده و ابوداود سجستانی نیز آن را با افزوده‌هایی نقل کرده است. همچنین، مستندات قرآنی این نظریه در آیاتی چند بازتاب یافته که از میان آنها، آیه ۴۴ سوره نحل و به‌ویژه آیات ۳ و ۴ سوره نجم بیش از همه مورد استناد قرار گرفته‌اند. بر پایه این ادله، بسیاری از اندیشمندان اهل سنت کلام نبوی را - دست کم در حوزه تشریع و بیان دین - دارای منشأ و حیانی می‌دانند؛ هرچند معمولاً میان لفظ و معنا تفکیک کرده و بر این باورند که معنا از جانب خداوند و لفظ از سوی رسول اکرم صلی‌الله‌علیه‌وآله‌وسلم صادر شده است.

در سوی دیگر، بررسی دیدگاه اندیشمندان شیعه، به‌ویژه از زمان **شیخ صدوق**، **شیخ مفید**، **سید مرتضی**، **شیخ طوسی** تا متأخرانی چون **علامه عسکری**، نشان می‌دهد که اصل وجود نوعی وحی افزون بر قرآن، در سنت شیعی نیز پذیرفته شده است. حاصل این دیدگاه از منظر

تاریخ قرآن آن است که علاوه بر **وحی قرآنی**، یعنی همان آیات الهی که در ۱۱۴ سوره مصحف کنونی گرد آمده‌اند. نوعی **وحی تفسیری و تبیینی** نیز بر پیامبر اکرم صلی الله علیه و آله نازل می‌شده است؛ وحی‌ای که در تعبیر شیخ صدوق از آن با عنوان **وحی لیس بقرآن** و در تعبیر برخی دیگر، از جمله علامه عسکری، با عنوان **وحی بیانی** یاد شده است. این نوع وحی ناظر به **شرح، تفسیر، تأویل، تخصیص، تقیید و تبیین مراد الهی از آیات** بوده و از همین رو، جایگاهی بنیادین در فهم نسبت قرآن و سنت در اندیشه امامیه دارد.

بر این اساس، می‌توان نتیجه گرفت که هرچند دو مذهب اسلامی در اصطلاح‌گذاری، زمینه‌های تاریخی طرح مسئله و کارکردهای مورد تأکید تفاوت‌هایی دارند، اما در اصل وجود **وحی غیرقرآنی** و نقش آن در تبیین و ابلاغ دین، اشتراک نظر دارند. در اهل سنت، این نظریه بیشتر در قالب دفاع از **حجیت و استقلال تشریعی سنت** صورت‌بندی شده است؛ در حالی که در شیعه، همین حقیقت غالباً در چارچوب **وحی بیانی، مصحف امام علی علیه السلام، و تبیین و حیانی آیات قرآن** فهم و تحلیل شده است. از این رو، نظریه وحی غیرقرآنی را می‌توان یکی از مبانی مشترک، اما متفاوت‌البیان، در میراث علمی فریقین دانست.



فهرست منابع

- *قرآن کریم، ترجمه قرآن فولادوند، محمد مهدی، تهران: دفتر مطالعات تاریخ و معارف اسلامی، ۱۴۱۸ق.
۱. آمدی، أبو الحسن علي بن محمد، الإحكام في اصول الأحكام، چاپ دوم، بیروت: المكتب الإسلامي، ۱۴۰۲ق.
 ۲. ابن امیرحاج، محمد بن محمد، التقرير والتحبير، بیروت: دارالکتب العلمیة، ۱۴۰۳ق.
 ۳. ابن جارود، عبدالله بن علی، المنتقى من السنن المسندة عن رسول الله (صلی الله علیه وسلم)، قاهره: دارالتأصيل، ۱۴۳۵ق.
 ۴. ابن حنبل، احمد، مسند احمد بن حنبل، بیروت: داراحیاء التراث العربی، ۱۴۱۲ق.
 ۵. ابن شهر آشوب مازندرانی، ابوجعفر محمد بن علی. (۱۳۷۹ش). مناقب آل أبي طالب علیهم السلام. قم: انتشارات علامه.
 ۶. ابن عاشور، محمد طاهر، التحرير والتنوير، بیروت: مؤسسه التاريخ العربی، ۱۴۲۰ق.
 ۷. ابن قتیبہ دینوری، عبدالله بن مسلم، تأویل مختلف الحديث، بیروت: دارالکتب العلمیة، ۱۴۰۶ق.
 ۸. ابن کثیر دمشقی، اسماعیل بن عمر، تفسیر القرآن العظیم، بیروت: دارالکتب العلمیة، ۱۴۱۹ق.
 ۹. ابی داود سجستانی، سلیمان بن اشعث، المراسیل، بیروت: موسسه الرسالة، ۱۴۰۸ق.
 ۱۰. بغوی الشافعی، حسین بن مسعود بن محمد بن الفراء، شرح السنة، تحقیق: شعيب الأرناؤوط-محمد زهير الشاويش، چاپ دوم، بیروت: المكتب الإسلامي، ۱۴۰۳ق.
 ۱۱. بلاغی، محمد جواد. آلاء الرحمن فی تفسیر القرآن. قم: وجدانی، ۱۳۵۲ق.
 ۱۲. جصاص، أحمد بن علی رازی، الفصول فی الأصول، تحقیق: عجیل جاسم النمشی، کویت: وزارة الأوقاف والشئون الإسلامية، ۱۴۰۵ق.
 ۱۳. جواد آملی، عبدالله. نزهت قرآن از تحریف. تحقیق: علی نصیری، چاپ دوم، قم: مرکز نشر اسرا، ۱۳۸۴ش.
 ۱۴. حیاتی، مهدی و دیگران «بررسی سندی و متنی روایت «کان جبریل ينزل علی النبی صلی الله علیه وسلم بالسنه»، مجله حدیث پژوهی دوره ۱۷، شماره ۱ - شماره پیاپی ۳۳، شهر یور



- ۱۴۰۴ ش.
۱۵. حیاتی، مهدی، و دیگران، «گستره کاربرد عقل و وحی در معرفت نبوی در پرتو آیات و روایات»، مشکوه، سال چهل و دوم، شماره ۱۵۹، تابستان ۱۴۰۲ ش، صفحات ۷۳-۹۹.
 ۱۶. حیاتی، مهدی؛ اشرفی امین، یونس، «تبیین منطق و حیانی پیامبر اکرم ﷺ براساس آیه ۴ سوره نجم» مجله سفینه، شماره ۸۹، سال ۱۴۰۴.
 ۱۷. دارمی، عبدالله بن عبدالرحمن، مسند الدارمی، محقق: حسین سلیم دارانی، ریاض: دارالمغنی، ۱۴۲۱ ق.
 ۱۸. رشیدرضا، محمد، تفسیر المنار، بیروت: دارالمعرفة، ۱۴۱۴ ق.
 ۱۹. زركشي، بدر الدين محمد بن عبد الله، البحر المحيط في أصول الفقه، بيروت: دار الکتبی، ۱۴۱۴ ق.
 ۲۰. شافعی، محمد ابن إدريس، الرسالة، قاهره: مكتبة الحلبي، ۱۳۵۸ ق.
 ۲۱. شريف مرتضى، على بن الحسين، الأمالي، به كوشش: محمد ابوالفضل ابراهيم، بيروت، المكتبة العصرية، ۱۴۲۶ ق.
 ۲۲. -----، الذريعة إلى أصول الشريعة، به كوشش: ابوالقاسم گرگی، تهران، دانشگاه تهران، مؤسسه انتشارات و چاپ، ۱۳۷۶ ش.
 ۲۳. -----، تفسیر الشریف مرتضی، بیروت، مؤسسة الأعلمی للمطبوعات، به كوشش: مجتبی احمد موسوی، ۱۴۳۱ ق.
 ۲۴. شریفی، محمد؛ هدایتی، فاطمه. «تأملی بر رابطه بین وحی قرآنی، وحی بیانی، حدیث قدسی و حدیث نبوی»، مجله حدیث و اندیشه، شماره بیست و چهارم، پاییز و زمستان ۱۳۹۶.
 ۲۵. صدوق، محمد بن علی. الإعتقادات الإمامية. ترجمه: سید محمد علی حسنی، تهران: اسلامیه، ۱۳۷۱ ش.
 ۲۶. _____. کمال الدین و تمام النعمة. مترجم: منصور پهلوان، قم: دارالحدیث، ۱۳۸۰ ش.
 ۲۷. طوسی، محمد بن حسن. التبیان فی تفسیر القرآن. بیروت: دار احیاء التراث العربی، [بی تا].
 ۲۸. _____. العدة فی أصول الفقه. قم: ستاره، ۱۴۱۷ ق.

۲۹. عسقلانی، ابن حجر، فتح الباری فی شرح صحیح البخاری، بیروت: دارالمعرفة، ۱۳۷۹ ق.
۳۰. عسکری، سیدمرتضی، القرآن الکریم و روایات المدرستین. بیروت: شركة التوحيد للنشر، ۱۴۱۵ ق.
۳۱. غزالی الطوسي، أبوحامد محمد بن محمد، المستصفی من علم الاصول، تحقیق: محمد عبدالسلام عبدالشافی، بیروت: دار الکتب العلمیة، ۱۴۱۳ ق.
۳۲. فیض کاشانی، محمد بن شاه مرتضی. تفسیر الصافی. چاپ دوم، تهران: مکتبة الصدر، ۱۴۱۵ ق.
۳۳. —. المحجة البيضاء فی تهذیب الأحياء. چاپ چهارم، قم: جماعة المدرسين بقم، مؤسسة النشر الاسلامی، ۱۴۱۷ ق.
۳۴. —. علم اليقين. بیروت: دار الحواء، ۱۴۲۸ ق.
۳۵. قاسمی، جمال الدین، تفسیر القاسمی المسمى محاسن التأویل، بیروت: دارالکتب العلمیة، ۱۴۱۸ ق.
۳۶. لالكائي، هبة الله بن الحسن بن منصور الطبري الرازي، شرح أصول اعتقاد أهل السنة والجماعة، تحقیق: أحمد بن سعد بن حمدان الغامدي، چاپ هشتم، ریاض: دار طيبة، ۱۴۲۳ ق.
۳۷. مروزی، محمد بن نصر، السنة، ریاض: دار العاصمة، ۱۴۲۲ ق.
۳۸. مفید، محمد بن محمد بن النعمان. تصحيح اعتقادات الإمامية. تحقیق: حسین درگاهی، چاپ دوم، بیروت: دارالمفید، ۱۴۱۴ ق.
۳۹. —. أوائل المقالات. قم: انتشارات کنگره جهانی شیخ مفید، ۱۴۱۳ ق.
۴۰. مقریزی، أحمد بن علي بن عبد القادر، إمتاع الأسماع بما للنبي من الأحوال والأموال والحفدة والمتاع، المحقق: محمد عبد الحميد النميسي، بیروت: دار الکتب العلمیة، ۱۴۲۰ ق.